

چراغی در باد

گزارش زیباشناختی و باورشناختی بیست غزل حافظ

میرجلال الدین کزازی



نشر گویا

goya-pub.com

.....	۶۵۲
.....	۶۶۲
.....	۶۷۷
.....	۶۸۲
.....	۶۹۲
.....	۷۰۲
.....	۶۱۲
.....	۶۱۲
.....	۶۱۲

فهرست

.....	یادداشت چاپ دوم	۷
.....	یادداشت چاپ اول	۸
.....	۱) به کوی میکده هر سالکی که ره دانست	۹
.....	۲) صوفی، از پرتو می، راز نهانی دانست	۲۱
.....	۳) روضه خلدِ برین خلوتِ درویشان است	۳۳
.....	۴) به دام زلف تو، دل مبتلایِ خویشتن است	۴۹
.....	۵) لعلِ سیرابِ به خون تشنه لبِ یارِ من است	۵۵
.....	۶) روزگاری است که سودایِ بتان دینِ من است	۶۳
.....	۷) منم که گوشه میخانه خانقاهِ من است	۷۲
.....	۸) ز گریه، مردم چشمم نشسته در خون است	۸۲
.....	۹) خَم زلفِ تو دامِ کفر و دین است	۹۱
.....	۱۰) دل سراپردهٔ محبتِ اوست	۱۰۰
.....	۱۱) آن سیه چرده که شیرینیِ عالم با اوست	۱۱۳
.....	۱۲) سرِ ارادتِ ما، و آستانِ حضرتِ دوست	۱۲۰
.....	۱۳) دارم امیدِ عاطفتی، از جنابِ دوست	۱۳۲
.....	۱۴) آن پیکِ نامور که رسید از دیارِ دوست	۱۴۰
.....	۱۵) صبا! اگر گذری افتدت به کشورِ دوست	۱۵۰

- ۱۵۶ ۱۶) مرحبا، ای پیکِ مشتاقان! بده پیغامِ دوست
- ۱۶۵ ۱۷) رویِ تو کس ندید و هزارتِ رقیب هست
- ۱۷۲ ۱۸) اگر چه عرضِ هنر پیشِ یار بی ادبی است
- ۱۸۳ ۱۹) خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست؟
- ۱۹۳ ۲۰) بنال، بلبل! اگر با مَنّت سرِ یاری است
- ۲۰۷ یادداشتها
- ۲۱۵ کتابنما
- ۲۱۹ فرهنگ واژگان
- ۲۲۹ نمایهٔ فراگیر

فهرست

۷	فهرست مطالب
۸	فهرست مطالب
۹	فهرست مطالب
۱۲	فهرست مطالب
۳۳	فهرست مطالب
۴۴	فهرست مطالب
۵۵	فهرست مطالب
۶۹	فهرست مطالب
۷۶	فهرست مطالب
۷۸	فهرست مطالب
۸۱	فهرست مطالب
۸۴	فهرست مطالب
۱۰۱	فهرست مطالب
۱۱۱	فهرست مطالب
۱۱۱	فهرست مطالب
۱۲۱	فهرست مطالب
۱۳۱	فهرست مطالب
۱۴۱	فهرست مطالب
۱۵۱	فهرست مطالب

به کوی میکده هر سالکی که ره دانست،

دری دگر زدن اندیشه تبه دانست.

هر پوینده و رهروی که از راه رفتن به کوی میکده آگاه بود، رفتن و راه بردن به جایی جز میکده را اندیشه‌ای تباه و نادرست دانست.

زیباشناسی

سالک در معنی رهرو خداجوی است و رازآموز درویشی. در معنای رونده و گذری، باکوی و ره ایهام تناسب از گونه نخستین^۱ می‌سازد. هر باره گونه‌ای از باشگونگی می‌سازد که آن را قلب کل می‌نامند. در زدن کنایه‌ای فعلی از گونه ایما می‌تواند بود از روی آوردن به جایی و تلاش در راه بردن به درون سرایی.

باورشناسی

میکده نمادگونه بی‌خویشتنیهای صوفیانه است. در این «مزگیت محو»، درویش من را فرو می‌نهد و از خود وامی‌رهد تا به او بتواند رسید. کسی را نمی‌رسد و نمی‌سزد که با خویشتن، گام به میکده درنهد. میکده جایی است جادوانه که در آن، به شیوه‌ای رازآلود و گیمیاگرانه، می‌لعل خرد خام را می‌گدازد و به جوش می‌آورد^۲ و هوش افسرده خموش را با سروش پیوند می‌دهد. از آن است که چون رهرو جوینان و پویان به میکده می‌رسد که خمخانه و خرابات خرمی است، به فرجام پویه و جویه خویش رسیده است و